

Research Article

Reflection of Iranian Culture and Literature in the Poetry of Abu Mohammad Abdullah bin Ahmed Khazen

Zeinab Mousavi¹, Touraj Zeinivand^{2*}, Jahangir Amiri², Khalil Beigzadeh³

Abstract

Abu Muhammad Abdullah bin Ahmed Khazen was one of the most prominent Shiite, Iranian and Arabic writers in the 4th century AH at the court of Fakhr al-Dawlah Daylami and the librarian of Sahib bin Abbad. After being hidden for almost a thousand years, his divan of poems was discovered in one of the blessed tombs of the holy shrine of Razavi and was edited and published for the first time in 1394 (H) by Ahmad Mahdavi Damghani. There is no exact information about the date of his birth and death. In the poems left by him, the common poetic topics of that period are discussed, including praise, description, apology, moral and educational themes, etc. Although Khazen wrote poetry in Arabic, the spirit of Iranian culture flows in his words and he uses many Iranian cultural and linguistic elements. It can be seen in his words. The present essay has tried with a descriptive-analytical approach to investigate the reflection of the elements of Iranian culture and literature in the poems of this poet. The results of the research show that using Persian words, referring to Iranian celebrations such as Nowruz and Mehrgan, using Arabic words, avoiding Iranian historical elements such as kings and political figures of the Sassanid era, paying attention to Iranian mythology; Including Rostam and Esfandiar, referring to the climatic elements of the land of Iran, there are examples of this kind that prove; Abu Mohammad Khazen tried to introduce the culture and literature of Iran to his audience in the form of Arabic poems.

Keywords: Iranian culture and literature, Arabic poetry, Comparative literature, Abdullah bin Ahmed Khazen

How to Cite: Mousavi Z, Zeinivand T, Amiri J, Beigzadeh K., Reflection of Iranian Culture and Literature in the Poetry of Abu Mohammad Abdullah bin Ahmed Khazen, Journal of Comparative Literature Studies, 2025;19(75):97-119.

1. PhD student in Arabic Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran

2. Professor, Department of Arabic Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran

3. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Razi University, Kermanshah, Iran

سنگ زیرین آسیاب در کشاکش دهر (مطالعه تطبیقی مفهوم سختی‌های زندگی با خیر و شر نظام هستی در ذهن و زبان مولانا و ویکتور فرانکل)

زینب موسوی^۱، تورج زینی‌وند^۲، جهانگیر امیری^۳، خلیل بیگ‌زاده^۳

چکیده

ابومحمد عبدالله بن احمد خازن از نویسندگان توانا و برجسته شیعی، ایرانی و عربی-سرا در سده چهارم هجری قمری به دربار فخرالدوله دیلمی و کتابدار صاحب بن عبّاد بوده است. دیوان اشعار او پس از قریب به یک هزار سال پنهان بودن، در یکی از بقعه‌های متبرک آستان مقدس رضوی کشف شده و برای اولین بار در سال ۱۳۹۴ (ش.ه) توسط احمد مهدوی دامغانی تصحیح و انتشار یافته است. از تاریخ تولّد و وفات او آگاهی دقیقی در دست نیست. در سروده‌هایی که از وی به جا مانده به موضوعات شعری رایج در آن دوره، از جمله مدح، وصف، اعتذار و مضامین اخلاقی و تربیتی و... پرداخته است. خازن، با وجود اینکه به زبان عربی شعر سروده، اما روح فرهنگ ایرانی در کلام وی جاری است و کاربست بسیاری از عناصر فرهنگی و زبانی ایرانی؛ در سخن وی مشاهده می‌شود. جستار حاضر با رویکردی توصیفی-تحلیلی کوشیده است تا بازتاب عناصر فرهنگ و ادب ایرانی را در سروده‌های این شاعر بررسی کند. دستاورد پژوهش، بیانگر آن است که بهره‌گیری از واژگان فارسی، اشاره به جشن‌های ایرانی همچون نوروز و مهرگان، کاربرد لغات معرّب، گریز به عناصر تاریخی ایرانی از جمله پادشاهان و شخصیت‌های سیاسی دوران ساسانی، توجّه به اساطیر ایرانی؛ از جمله رستم و اسفندیار، اشاره به عناصر اقلیمی سرزمین ایران، نمونه‌هایی از این دست هستند که اثبات می‌کند؛ ابومحمد خازن، تلاش نموده تا فرهنگ و ادب ایران زمین را در قالب سروده‌های عربی به مخاطبان خویش بشناساند.

واژگان کلیدی: فرهنگ و ادب ایرانی، شعر عربی، ادبیات تطبیقی، عبدالله بن احمد خازن

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

۲. استاد گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

مقدمه و بیان مسئله

ابومحمد عبدالله بن احمد اصفهانی، مشهور به ابومحمد خازن، شاعر، ادیب، نویسنده و کتابدار ایرانی و عربی سرای سده چهارم هجری قمری در دربار صاحب بن عبّاد و فخرالدوله دیلمی است. از زندگی، تاریخ تولّد و وفات، اصل و نسب و استادان وی اطلاع دقیقی در دست نیست و غالب منابع در این باب به گفتاری مختصر بسنده کرده‌اند. آن دسته از منابع نیز که از زندگی وی سخن گفته‌اند، «تنها به ذکر مسؤولیت شاعر در بارگاه صاحب بن عبّاد (۳۲۶-۳۸۵ ق / ۹۳۷-۹۹۵ م) و نقل نظریات ستایش آمیز ثعالبی در تیمه‌الدهر پرداخته‌اند» (ملا ابراهیمی، ۱۳۹۹، ج ۱: ۵۱). خازن از مشاهیر ادبا و شعرای عهد دیالمه و از منسوبین صاحب بن عبّاد (متوفی به سال ۳۸۵ ه. ق) است و با ابوبکر خوارزمی (متوفی به سال ۳۸۳ ه. ق) نیز مراسلاتی داشته است (مدرس، بی تا: ۲۵۷). وی به گفته ثعالبی از مشاهیر ادبا و شعرا و فضلالی اصفهان و از یاران نزدیک صاحب بن عبّاد و مشاهیر تربیت یافتگان او بوده و در خدمت او سابقه طولانی داشته است. خازن از آغاز جوانی به دربار صاحب پیوسته و صاحب، تولید کتابخانه خود را به او واگذار کرد. شهرت ابومحمد به «خازن» بدان سبب است که وی کتابدار صاحب بن عبّاد بوده است (ثعالبی، ۱۴۰۳، ج ۳: ۳۷۹).

از آنجا که آغاز جوانی نزد صاحب بن عبّاد بوده، احتمال می‌رود که در نیمه اول سده چهارم (ه. ق) به دنیا آمده باشد. نسبت «اصفهانی» شاعر و نیز این نکته که او را در زمره مشاهیر اصفهانی شمرده‌اند، دلالت بر آن دارد که این شهر زادگاه او بوده و وی بیشتر عمر خود را در آنجا گذرانده است. در همین شهر بوده است که صاحب بن عبّاد، بساط علم و ادب گسترده و محافل ادبی مشهورش را تشکیل می‌دهد. شاعر که از جوانی به دستگاه صاحب پیوسته بود در همان احوال به تکمیل دانش خود در نحو، لغت، تفسیر قرآن، حدیث و مانند آن پرداخته و ذوق هنری خود را پرورش می‌دهد. به سبب استعداد و طبع شاعرانه و دانش‌هایی که اندوخته بود اندک‌اندک نزد صاحب بن عبّاد گرامی‌تر شده تا عاقبت در سلك ندیمان و ملازمان او درمی‌آید (ملا ابراهیمی، ۱۳۹۹، ج ۱: ۵۱). به گفته حموی «خازن کتابدار و خدمتگزار به دربار صاحب و خبرچین و جاسوس فخرالدوله بر صاحب و نگهبان و مواظب اموال دربار صاحب بن عبّاد بوده است» (حموی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۳۳۵). به گفته اغراق‌آمیز یاقوت حموی، کتابخانه صاحب بن عبّاد دویست و شش هزار جلد کتاب داشته، پیوسته به کتابداری فاضل نیازمند بوده است. بنابر آنچه در منابع آمده، این کتابدار وظایف دیگری نیز بر عهده داشته که عمده‌ترین آنها حفظ و جمع‌آوری رسائل صاحب بوده است. وی علاوه بر صاحب با بسیاری از بزرگان و ادیبان اصفهان نیز مراوده ادبی داشته است، اما او خود بیشتر به ابوالعباس احمد بن ابراهیم الضبّی که پس از مرگ صاحب، وزارت فخرالدوله دیلمی را بر عهده گرفت و نیز ابوبکر خوارزمی، خواهرزاده طبری مؤرخ اشاره کرده و از این دو تن با لقب «استاد» نام برده است. ابومحمد دیرزمانی همراه دیگر ادیبان ری، گرگان و

اصفهان در مجالس صاحب حضور داشته اما پیوند استوار کتابدار و وزیر به عللی که بر ما پوشیده است، دچار خلل می‌شود. ظاهراً ابومحمد، خود دیوانی از اشعارش را گردآوری کرده بوده که به همراه کلیه کتاب‌های او به غارت رفته است. آنچه از اشعار وی برجای مانده، بالغ بر سیصد و بیست بیت است که بیشتر آنها را ثعالبی در یتیمه‌الدهر جمع‌آوری کرده است. دو قطعه از نثر ابومحمد برجای مانده که همه ویژگی‌های نثر آن دوره را دربردارد و به شدت از نثر صاحب بن عبّاد تأثیر پذیرفته است. سرانجام کار ابومحمد و تاریخ و محل وفات وی نیز به درستی دانسته نیست؛ «اما مسلم است که تا چند سال پس از وفات صاحب، زنده بوده است» (ملا ابراهیمی، ۱۳۹۹، ج ۱: ۵۱).

دیوانی که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد، در اصل مخطوطه‌ای بوده که به مدت قریب به هزار سال در فضا و محفظه‌ای در پشت دیوار یکی از بقاع و غرفه‌های حرم مطهر رضوی که بنا به مصلحت و مقتضیات زمان شاعر تعبیه شده بوده است، «حدود چهل سال پیش در هنگام تعمیر و توسعه آن بقعه متبرکه این مخطوطه نفیس کشف شده است. اما اینکه در چه زمان و بر اثر چه فتنه و حادثه‌ای این دیوان را در درون دیوار پنهان کرده‌اند بر ما پوشیده است» (مهدوی دامغانی، ۱۳۹۴: ۹-۱۶). دیوان شعری ایشان برای اولین بار با مقدمه، تصحیح و تحقیق احمد مهدوی دامغانی در سال ۱۳۹۴ (ه.ش) با همکاری مرکز پژوهشی میراث مکتوب و آستان قدس رضوی با عنوان دیوان خازن منتشر شده است. مجموعه ابیاتی که در این نسخه مکتوب است بالغ بر یک هزار و نهصد و دو بیست بیت است که چنانچه تعداد دو بیست و چهل و یک بیتی را که در یتیمه‌الدهر به خازن نسبت داده شده است به این مجموعه بیفزاییم؛ در حال حاضر دو هزار و یکصد و پنجاه و سه بیت از شعر این شاعر بزرگ و شیوا سخن شیعه در دست است.

اقامت طولانی شاعر در سرزمین‌های عراق و شام و معاشرتش با شاعران و ادیبان آن سرزمین‌ها (و همنشینی با بزرگان شعر و ادب) و اشتغالش به حرفه کتابداری دربار و مطالعه کتاب‌های مهم عرب تأثیر شگرفی بر افزایش دانش او نهاد و خازن را با سبک و طرز شعر عرب به خوبی آشنا ساخت و شاعر را بر آن داشت تا اشعار زیبایی به زبان عربی بسراید؛ از طرف دیگر، به علت ایرانی تبار بودنش هیچگاه نتوانست شعر خود را در قالب عربی محض نگه دارد بلکه در بسیاری از اشعارش متأثر از فرهنگ ایرانی است به طوری که جای پای فرهنگ و ادب فارسی در جای جای سروده‌هایش نمایان است، پژوهش حاضر نیز با رویکردی توصیفی - تحلیلی بر آن است تا چگونگی بازتاب فرهنگ و ادب ایرانی را در شعر خازن بررسی کند.

پرسش‌های پژوهش

- ۱- بازتاب فرهنگ و ادب فارسی در شعر خازن چگونه است؟
- ۲- بیشتر چه جنبه‌هایی از ادب و فرهنگ فارسی در شعرش تجلی پیدا کرده است؟

۳- شخصیت‌ها و اماکن و واژگان فارسی به چه صورت در شعر شاعر تجلی پیدا کرده‌اند؟

پیشینه پژوهش

از آنجا که دیوان خازن علی‌رغم قدمت تاریخی به تازگی کشف و منتشر شده است تنها پژوهش صورت گرفته درباره این شاعر گمنام ایرانی توسط مهدوی دامغانی (۱۳۹۴) انجام شده است که به تصحیح نسخه خطی دیوان و ذکر مقدمه‌ای چند صفحه‌ای محدود می‌شود. در تیمه‌الدهر ثعالبی (۲۰۰۹) و معجم الأدبای یاقوت حموی (۱۳۸۱) نیز به مطالبی مختصر در مورد زندگی نامه خازن و آوردن ابیاتی اندک از اشعار او اکتفا شده است. بنابراین تا آنجا که نگارندگان اطلاع دارند تاکنون هیچگونه پژوهش مستقلی درباره اشعار این شاعر صورت نگرفته است. اما پژوهش‌های فرعی در ارتباط با موضوع این جستار، نوشته شده و در آن به بازتاب عناصر و فرهنگ ایرانی در شعر شاعران عرب پرداخته شده است: محسنی و ارانی (۱۳۹۲) در مقاله «بررسی جلوه‌های فرهنگ و تمدن ایرانی در شعر مهیار دیلمی» تلاش مهیار دیلمی را برای به کارگیری عناصر فرهنگ ایرانی در اشعار عربی خویش بررسی کرده‌اند. صیادی‌نژاد و عبدالهی (۱۳۹۵) در نوشتار «بازتاب سنت و فرهنگ ایرانیان در شعر عصر عباسی» به این نتیجه رسیده‌اند که نفوذ ایرانیان در ساختار اداری و سیاسی دوره عباسی موجب گردید تا فرهنگ ایرانی بر فرهنگ عربی تأثیر بگذارد و نمود این تأثیرگذاری در آثار شاعرانی همچون ابونواس، ابن معتر، بشار بن برد و ابن رومی نمایان شد. فیروزی و احمدی (۱۳۹۶) در مقاله «بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزازی» نمودهای عناصر فرهنگ ایرانی را در شعر شاعر معاصر عراقی بررسی کرده و بر این باور هستند که شعر این شاعر به واسطه دلبستگی به شهرها و اماکن ایرانی، تأثیرپذیری از شاعران کلاسیک فارسی و همچنین پرداختن به اساطیر ایرانی، آیین تمام‌نمای فرهنگ ایرانی است. عیدانی و سعدون‌زاده (۱۳۹۷) در جستاری با عنوان «بازتاب فرهنگ و ادب ایرانی در شعر ابن رومی» معتقد هستند که ابن رومی دلبستگی فراوانی به فرهنگ و تمدن ایرانی داشته است؛ بهره‌گیری از واژه‌های فارسی، ارادات به پادشاهان و اساطیر ایرانی، نام بردن از اعیاد باستانی ایران نمونه‌هایی از این نمود دلبستگی وی به فرهنگ و تمدن ایرانی است.

اهمیت و اهداف پژوهش

از آنجا که دیوان اشعار خازن بعد از حدود هزار سال پس از سروده شدن، به تازگی منتشر شده است و با توجه به این که این شاعر ایرانی علی‌رغم سرودن ابیاتی فاخر، هنوز در مجامع علمی و فرهنگی و در بین پژوهشگران ایرانی و غیرایرانی گمنام و مهجور است، بررسی جامع و مفصل اشعار او و شناساندن هر چه بیشتر ویژگی‌های شعریش، اهمیتی مضاعف می‌یابد. هدف اصلی این پژوهش واکاوی عناصر فرهنگ و ادب فارسی در شعر خازن است.

بحث و بررسی

فرهنگ و ادب ایرانی در سروده‌های عربی خازن در قالب نشانه‌ها و مؤلفه‌های گوناگونی بازتاب پیدا کرده است و نشان از دل‌بستگی و تفاخر شاعر به فرهنگ و ادب ایران زمین دارد. کاربست واژگان فارسی معرّب، توصیف عیدهای باستانی مهم ایرانیان؛ از جمله نوروز و مهرگان، اشاره به تمدن و تاریخ ایران پیش از اسلام، نام بردن از اعلام و نام‌جای‌های ایران و اشاره به اساطیر ایرانی، نمودهایی از توجه خازن به فرهنگ و ادب آبا و اجدادی اوست که در ادامه با استناد به سروده‌های وی، بررسی می‌شود.

اشاره به اعیاد باستانی ایرانی

هر ملّتی به تناسب پیشینه ملّی و آیینی خویش، جشن‌ها و اعیاد ویژه‌ای دارد که ریشه در پیشینه فرهنگی، ملّی، فکری و عقیدتی آنها دارد. ایرانیان نیز اعیاد و جشن‌های فراوانی در تاریخ خویش دارند که دیرینگی برخی از آنها به پیش از اسلام و دوران باستان می‌رسد. خازن نیز در راستای ابقای فرهنگ و تمدن دیرپای خود و حفظ اندیشه‌ها و باورهای ایرانی - ضمن بیان مسائل مورد نظر خود - به اعیاد و جشن‌ها توجه نشان داده و کوشیده در کلام خویش آن‌ها را ثبت کند. در این بخش از پژوهش برآنیم، نمود عیدها و جشن‌های ایرانی را در شعر خازن نشان دهیم که این شاعر، چگونه از ذوق سرشار خود برای حفظ و جاودانه کردن فرهنگ ملّی خود بهره برده است.

نوروز

از میان جشن‌های ایرانی، جشن نوروز در سروده‌های خازن، حضور برجسته‌ای دارد. در این سروده‌ها، نوروز پیام آور شادی است، و ایرانیان در این روز، شراب و غذا بر پشت بام می‌تهادند و به شادی روزگار می‌گذرانیدند (جنیدی، ۱۳۵۸: ۹۶). خازن نیز به این موضوع اشاره کرده و در این نوع سروده‌ها از ورزش نسیم نوروزی که پیام آور فصل بهار و تجدید حیات آفرینش است، سخن می‌گوید. قصیده «له نیروزیّه» شاهی بر این مدعاست.

وَ قَدْ أَقْبَلَ النَّيْرُوزُ وَهُوَ إِذَا انْتَمَى
وَ رَفَّتْ حَوَاشِي الْجَوِّ وَابْتَسَمَ التُّرَى
إِلَيْكَ عَرِيقٌ فِي الرَّمَانِ حَسِيبٌ
وَ هَبَّ نَسِيمٌ لِلرَّئِيسِ نَسِيبٌ

(خازن، ۱۳۹۴: ۳۱)

(ترجمه: ۱. نوروز فرا رسیده است هرگاه منتسب به تو باشد، ریشه‌دار و دارای اصل و نسب است. ۲. و هوا جامه‌ای زیبا بر تن کرده و گل و گیاه از زمین رسته است. تو گویی زمین به خنده درآمده و نسیمی از کوی «رئیس» وزیدن گرفته است.)

از نگاه خازن، منبع و منشأ ورزش این نسیم از کوی ممدوح اوست. افزون براین نباید از کاربرد استعاره مکنیه در این بیت غافل بود، وی با انتساب خنده به زمین می‌خواهد به شعرش پویایی و تحرک ببخشد و تصویرهای زنده‌ای فرا روی مخاطبانش قرار دهد.

شاعر در شعر زیر نیز از نوروز سخن گفته و به توصیف آن در ابیات فراوانی پرداخته‌است؛ نوروز را به سپاهی مانند کرده که لشکر خویش را آماده کرده‌است و از مخاطبانش می‌خواهد که پذیرای این لشکر شوند، بارش باران و زیبایی آذرخش‌های بهاری و همچنین پوشش زمین که آراسته از گل‌های سرخ و زیباست در این تصویرسازی بیان شده‌است:

وَقَدْ جَهَّزَ النَّيْرُوزُ جَيْشَ سَعُودِهِ	وَقَالَ لَكَ: أَقْبِلْ خِدْمَتِي وَتَحْفُفِي
وَأَلْفَى عَلَى الْأَقَاقِي مُدْهَبَ بَارِقِي	مِنَ الْغَيْمِ مُوشِي الطَّرَازِ مُصَنَّفِ
فَمَا تَجِدُ الْأَلْحَاظَ مَعْرِزَ إِبْرَةِ	مِنَ الْأَرْضِ لَمْ يَفْرِشْ بَوْشِي وَرَفْرِفِ

(همان: ۷۵)

(ترجمه: ۱. نوروز لشکر خوش‌یمن خود را آماده ساخت و به تو گفت: خدمت و هدایای فراوان مرا بپذیر. ۲. سپس (نوروز) آذرخش‌های طلایی و پرنقش و نگار و صف‌کشیده ابرها را بر کرانه‌های آسمان انداخت. ۳. پس هیچ نقطه‌ای از زمین را حتی اگر به اندازه سر سوزنی باشد بدون پوشش قرمز (گل) و سبزی چمن نمی‌بینی.)

رویکرد خازن در این سروده‌ها بهره‌گیری از توصیف است؛ با توجه به این که توصیف از مؤلفه‌های شعر غنایی محسوب می‌شود، می‌توان ادعا کرد که سروده‌های خازن از نوع ادبیات غنایی است، توصیف‌های وی در کنار مدح‌هایی که آورده، دو مؤلفه شاخص شعر غنایی هستند که در شعر خازن نمود برجسته‌ای دارد. ادب غنایی با احساسات و عواطف فردی گوناگونی مرتبط است که از آن به عنوان «من» شاعر نام می‌برند؛ از این‌رو، دامنه وسیعی از مضامین مختلف را مختص خود کرده‌است. به جز مفاهیم عاشقانه‌ها و حالات و رفتارهای عاشق و معشوق که حول معانی هجران، وصال و فراق است، شامل مضامین دیگر همچون «از جمله وصف شراب، اغتنام فرصت توصیف مناظر زیبای طبیعت بهار، پاییز، شب، صبح، مرگ، غم‌ها و شادی‌های ناشی از حوادث روزگار علائق انسان نسبت به خدا و خلق شعرهای دینی و مذهبی اشعار انتقادی و طنز آمیز وطن پرستی مدح، مرثیه تهنیت، هجو، حکمت، عرفان، شطحیات، سوگندنامه‌ها، شکایت‌ها، ساقی نامه‌ها، خمیریات، حبسیات، اخوانیات تا تفننات ادبی همچون لغز، معما، ماده تاریخ، مناظره، مفاخره، وصف شهرها و... است» (مشتاق مهر و بافکر، ۱۳۹۵: ۱۸۶). بنابراین، روش غالب خازن در بیان عناصر فرهنگ و ادب ایرانی، توصیفاتی است که در

لابلای مدح امرای دیلمی آورده و به همین خاطر رویکرد غنایی در این سروده‌ها برجسته و قابل توجه است.

افزون براین، اشاره به رسم هدیه دادن در نوروز نیز یکی دیگر از عناصر فرهنگی ایرانی است که خازن آن را بازتاب داده است. «بزرگان هدایایی تقدیم شاه می‌کردند. هرکس آن چه را خودش بیشتر دوست می‌داشت هدیه می‌کرد؛ از قبیل عنبر، مشک و جام. شاعران و خطیبان اشعار و خطبه‌های خود را به مناسبت نوروز عرضه می‌کردند» (جاحظ، ۱۴۰۶: ۲۳۶).

مهرگان

جشن باستانی دیگری که مورد توجه خازن قرار گرفته است، «مهرگان» است. «مهرگان» معرب مهرگان است. مهرگان بعد از نوروز مهم‌ترین جشن ایران باستان بوده که از روز شانزدهم مهر تا بیست و یکم همان ماه به مدت پنج روز، طی مراسم خاصی برگزار می‌شده است. روز شانزدهم (مهر روز) به مهرگان کوچک و روز بیست و یکم (رام‌روز) به مهرگان بزرگ شهرت داشته است» (یاحقی، ۱۳۶۹: ۴۰۷-۴۰۶). بیرونی در کتاب آثارالباقیه در مورد جشن مهرگان چنین می‌گوید: «مهرماه روز اول آن هرزرد روز است و روز شانزدهم مهر است که عید بزرگی است و به مهرگان معروف است که خزان دوم باشد و این عید مانند دیگر اعیاد برای عموم مردم است و تفسیر آن دوستی جان است و گویند که مهر نام آفتاب است و چون در این روز آفتاب برای اهل عالم پیدا شد این است که این روز را مهرگان گویند و دلیل بر این گفتار آن است که از آیین ساسانیان در این روز این بود که تاجی را که صورت آفتاب بر آن بود به سرمی‌گذاشتند و آفتاب بر چرخ خود در آن تاج سوار بود و در این روز برای ایرانیان بازاری به پا می‌شود. می‌گویند سبب اینکه این روز را ایرانیان بزرگ داشته‌اند آن شادمانی و خوشحالی است که مردم شنیدند فریدون خروج کرده پس از آنکه کاوه بر ضحاک بیوراسپ خروج نموده بود و او را مغلوب و منکوب ساخته بود و مردم را به فریدون خواند. نیز اینطور گفته‌اند که در این روز فرشتگان برای یاری فریدون آمدند و می‌گویند در این روز خداوند زمین را گسترانید و کالبدها را برای آن که محل ارواح باشد آفرید و در ساعتی از این روز بود که خداوند ماه را که کره‌ای سیاه و بی‌فروغ بود بهاء و جلاء بخشید و بدین سبب گفته‌اند که ماه در مهرگان از آفتاب برتر است و فرخنده‌ترین ساعات، آن ماه است» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۳۷-۳۳۸). جشن مهرگان به قدری مهم و طرف توجه بود که حتی بعد از اسلام هم از بین نرفت و در دوران خلفای عباسی با شکوه تمام برگزار می‌شد (یاحقی، ۱۳۶۹: ۴۰۷). بیت زیر شاهدهی بر این مدعاست و خازن در قصیده‌ای که در مدح امرای دیلمی سروده این عید را تبریک گفته و فرخندگی آن را نشان داده است:

و مِّنْ حَتِّ فِيهِ جَوَامِعَ السَّرَّاءِ

هُنَّتْ نُجْحَ الْمَهْرَجَانِ يُمْنَةً

(خازن، ۱۳۹۴: ۹)

(ترجمه: خجسته باد مهرگان پرخیز و برکت بر تو و تمامی خوشی‌ها و شادمانی‌ها در این جشن بزرگ نثارت باد.)

شاعر در بیت زیر، نیز ضمن اشاره به عید مهرگان، آن را سبب خیر و برکت معرفی کرده‌است و فرارسیدن این عید را شادباش گفته‌است:

يَا مَالِكَ الْأَرْضِ وَأَقَى الْمَهْرَجَانِ فُحْرًا سَعُودَهُ وَأَقْتَبِلَ رِبْعَانَةَ النَّضْرَا

(همان: ۵۸)

(ترجمه: ای صاحب زمین، عید مهرگان آمده پس خوش‌یمنی آن را به کف آور و آغاز با طراوت آن را پذیرا شو.)

در مثال زیر نیز این گونه‌است:

وَأَقْبِلْ سَعُودَ الْمَهْرَجَانِ وَ عَشِّ لَهَا أَلْفًا يَحُولُ عَلَيْكَ تُمْ اسْتَفْتَحِ

(همان: ۴۶)

(ترجمه: خوش‌یمنی مهرگان را بپذیر و امید که هزاران مهرگان بیاید و توزنده و پارچا باشی.) این رویکرد خازن نشان می‌دهد؛ یک ملت با وجود تمایزها و تفاوت‌های چندگانه در جغرافیای ایران، در قالب مجموعه‌ای هماهنگ و هم‌زیست انسانی، به عناصر فرهنگی خویش پایبند بوده و در سایه آن به بالندگی رسیده‌اند و توانسته‌اند با وجود تمام هجمه‌ها در طول تاریخ، فرهنگ و تمدن ایرانی را حفظ کنند.

اشاره به تاریخ پرشکوه ایران باستان

تفاخر به پیشینیان و شکوه و عظمت تمدن ایرانی از دیگر عناصر فرهنگی ایران زمین است که در شعر خازن نمود پیدا کرده‌است. این رویکرد، روح میهن‌دوستی و ایران‌گرایی شاعر را آشکار می‌کند و بیانگر عشق خازن به ایران باستان و شکوه و عظمت فرهنگ و تمدن از میان رفته‌است. خازن، نام‌های پادشاهان، ترکیب‌ها و اصطلاحات خاص ایران باستان را بارها و بارها در قصاید خویش آورده‌است، ترکیب‌ها و اسامی همچون: «کسری»، «شاهنشاه»، «ساسان»، «دارا» و . . . نمونه‌هایی از این دست هستند. به عنوان مثال در ابیات زیر:

وَأَعْجَبُ بِكِسْرَى كَلَّمَا غَاصَ جَامِنَا شَكَا ظَلَمًا بَرَحًا وَإِنْ فَاصَّ يَعْزِقُ
وَيُحْفَفُهُ مِنْ آلِ سَاسَانَ فِتْيَةً تَرَاهُمْ صُمُوتًا مِنْ مَرِّمْ وَ مُطْرِقُ

(همان: ۸۱)

(ترجمه: ۱. شگفتا از کسری که چون جام ما از شراب تهی است از تشنگی جان سوز شکایت می- کرد تا جام ما دوباره لبریز از شراب گردد، عرق در صورتش هویدا می شود. ۲. جوانانی از آل ساسان، کسری را در میان گرفته اند که همگی زبان در کام کشیده اند در حالی که برخی از آنان پادشاه را می نگرند و برخی دیگر سر در گریبان دارند.)

به نظر می رسد خازن با این نوع سروده ها در پی آن است تا صحنه های بزم دربار ایران باستان را به تصویر بکشد. باده نوشی و شادخواری در دربار پادشاهان به مناسبت های گوناگون از رسم های رایج بوده که معمولاً به خاطر رویدادهایی همچون پیروزی در نبرد، پذیرایی از مهمانان و الامقام و یا جشن های مختلف برگزار می شده است و به نوعی وجود این مجالس، نشانی از برکت و فراوانی در دربار پادشاهان محسوب می شده است. و خازن با توصیف این صحنه ها و نام بردن از دربار ساسانیان در پی یادآوری نعمت و رفاه آن دوره بوده است.

آن چه در روح اینگونه سروده های خازن بازتاب می یابد، می تواند شکوه، مجد و عظمت یک فرهنگ دیرسال، قدرت بر بادرفته و تجلیل و تکریم شکوه گذشته باشد چنانکه در بیت زیر نیز با با به کارگیری لفظ «شاهانشاه» این مفهوم را منعکس کرده است:

وَلَوْ حَانَ مِنْ شَاهَانْشَاهِ التِّفَاتَةِ إِلَيْهَا جَلَّتْ عَنْ قَلْبِهَا الْمُتَحَرِّقِ

(همان: ۸۳)

(ترجمه: و اگر شاه شاهان به او گوشه چشمی داشت، غم و غصه را از قلب سوخته او می زدود.)
در متن زیر نیز گذری بر فراخی ناز و نعمت در دربار پادشاهان ساسانی زده است:

مِنْ شَرَابِ لَوْ حَاوَةَ آلِ كِسْرَى عَبَدُوا نُورَةَ الْقَدِيمِ وَ نَارَةَ

(همان: ۵۳)

(ترجمه: شرابی که اگر خاندان خسرو (پادشاهان ساسانی) آن را در اختیار داشتند، نور و آتش کهن آن را می پرستیدند.)

واژه «کسری، کسرا»، شکل عربی شده «خسرو» فارسی است. پس از اسلام، در سروده ها و کتاب های عربی مطلق به معنای شاه ایران پیش از اسلام، به ویژه شاهان ساسانی به کار رفته است؛ از این رو در سروده های خازن نیز این گونه است. در این جا هم روشن است که منظور او شخص خاصی مثلاً «کسری انوشیروان» نیست، بلکه او تمام پادشاهان ساسانی را مد نظر قرار داده است. خازن در قصیده ای که در مدح «امیر ایطالب بن فخرالدوله»، از امرای آل بویه، می سراید با افتخار، نژاد وی را منتسب به پادشاهان ساسانی می داند:

وَنَبَعَةٍ كَسْرَوِيَّةٍ فَرَعَتْ

أَشْرَفَ بَيْتٍ تُعَدُّ لِلْعَجَمِ

(همان: ۱۰۸)

(ترجمه: از اصل و نژاد کسروی شریف‌ترین خاندان برای ایرانیان به ثمر رسیده است.)
در ابیات زیر نیز این گونه است و شاعر ضمن مدح امیر آل بویه با افتخار پیشینه و گذشتهٔ او را که به پادشاهان ساسانی می‌رسد، یادآوری می‌کند و از شکوه گذشته سخن به میان می‌آورد:

يَابْنَ الْأَكْسِرَةَ الْبَانِينَ مَجْدِكَ فِي آلِ
الْبَيْسِ رَدُّ انْثُشِيروانِ جَدُّكُمْ
حَتَّى أَشَادَ بِنُعْمَاهُ تَبَاعَةَ آلِ

بِقَاعِ مِنْ قُلَلِ الْعَلِيَاءِ وَالْفَنَنِ
مُلُكاً أَشَمَّ عَلَى سَيْفِ بَنِي ذِي يَزْنَ
مُلُوكٍ وَ انْقَادَاتِ الْأَذْوَاءِ بِالْيَمَنِ

(همان: ۱۱۴)

(ترجمه: ای نوادهٔ خسروان ساسانی که مجد و شکوه تو را بر تارک بلندترین سرزمین‌ها برپانمودند.
۲. آیا پاسخ خسرو انوشیروان، جد شما، ساختن پادشاهی والاتر از سیف بن ذی یزن (پادشاه یمن) نیست؟
۳. تا آنجا که تابعه نعمت‌های او را ستودند و ادواء یمن (لقب پادشاهان یمنی) فرمانبردار او گردیدند.)

این ابیات اشاره به رویداد تاریخی پیش از اسلام دارد و بیانگر رشادت یکی از سرداران دیلمی است «سیف در زمان چیرگی حبشیان بر یمن در قرن ششم میلادی از ساسانیان کمک خواست. به فرمان خسرو انوشیروان گروهی متشکل از هشتصد تن را به فرماندهی پیرمردی به نام وهرز دیلمی به گشودن یمن فرستاد. در پیرامون ۵۷۰ میلادی این گروه به یاری هواخواهان سیف بر حبشیان پیروزی یافتند و در یمن جای گرفتند و سیف نیز به پادشاهی گماشته شد.» (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۴۴).

زمانی که خازن مفاهیم خویش را به واسطهٔ عناصر تاریخی ایران باستان می‌گوید به نظر می‌رسد که از ژرفای فرهنگ ایران، وجدان ناخودآگاه قوم ایرانی سخن می‌گوید در واقع می‌خواهد به مخاطبش بگوید که ایرانیان پیشینه‌ای بسیار کهن دارند و تمدن و شهرنشینی آن‌ها به هزاران سال پیش بازمی‌گردد.

کاربرد واژه‌های فارسی معرب

بهره‌گیری فراوان خازن از واژه‌های فارسی معرب یکی از نمودهای فرهنگ و ادب ایرانی در شعر اوست. طبیعتاً پیش از اسلام، واژه‌های فارسی فراوانی به اقتضای شرایط سیاسی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی به زبان عربی وارد شده است که به نظر می‌رسد؛ یکی از دلایل بارز آن، سیطرهٔ شاهان ساسانی بر حیره به مدت چهار قرن است؛ همین امر باعث شده بود که این منطقه، مرکزی برای تعاملات

فرهنگی و ادبی میان اعراب و ایرانیان شود و بدون شک، زبان یکی از نیازهای اساسی برای برقرار این تعاملات بود. «از این رو بسیاری از نام‌های خوردنی‌ها، گل‌ها، و درختانی که در شبه جزیره عرب نمی‌رویدند، نام لباس‌ها، بافتنی‌ها، ظروف، آلات موسیقی و... وارد زبان و فرهنگ عربی شد» (الثعالبی، ۲۰۰۷: ۳۴۹). واژه‌هایی که با وجود دگرگونی‌هایی در واج‌های آنان - به طور عمده - معنی اصلی خویش را حفظ نموده‌اند. در شعر خازن نیز واژه‌های پارسی معرب فراوانی به کار رفته و هر چند در این واژه‌ها تغییرات آوایی زیادی روی داده اما در معنی و مفهوم اصلی خویش آمده‌اند که در ادامه به بررسی نمونه‌هایی از این واژگان می‌پردازیم.

النیروز و المهرجان

نمونه‌های بارز واژگان پارسی معرب در شعر خازن واژگان «النیروز» و «المهرجان» است که همانطور که پیشتر گفته شد با وجود دگرگونی واجی در معنای اصلی خویش که عید نوروز و جشن مهرگان است، به کار رفته بودند.

الفرند

در بیت زیر واژه «الفرند» که واژه‌ای فارسی است و معرب شده آمده است. در فرهنگ معین به این واژه و معنای آن اشاره شده و در بیت زیر نیز به عنوان پارچه و پوشش به کار رفته است «(فَ رِ) [معرب] (ا. ۱) - پرند. ۲ - جوهر تیغ و شمشیر. ۳ - نوعی پارچه ابریشمی موج دار» (معین، ۱۳۸۵: ذیل واژه). افزون بر این واژه «الخرروانی» نیز واژه‌ای فارسی به معنای نوعی پارچه لطیف و درخور شاهان است که بدون تغییر و دگرگونی واجی در همان معنای خویش آمده است:

وَمَدَّ الْفِرْنَدُ الْخُسْرَوَانِي حَوْلَهَا مَعْشِيًا بِعُصْبِ الْأَنْحَمِي الْمَفْرَجِ

(خازن، ۱۳۹۴: ۳۷)

(ترجمه: و آن شمشیر شاهانه (خسروانی) را رونمایی کرد در حالی که آن را در بُردِ یمانی فرح‌بخشی پوشانده بودند.)

بهار

خازن در شعر زیر یکی دیگر از واژه‌های فارسی؛ یعنی واژه «بهار» را با همان لفظ و با همان معنا بدون دگرگونی واجی آورده است؛ «بهار معرب بهار: گل گاوچشم. گیاهی است که در روزهای بهار می‌روید. گل آن برگ‌هایی زرد دارد و وسط آن سرخ‌رنگ است. از آن روی گل گاوچشم را بهار نامیده‌اند که ویژه فصل بهار است و پیدا شدن آن فرارسیدن بهار را مژده می‌دهد (شیر، ۱۳۸۶: ۴۵). در الصحاح در

مورد واژه «البهار» چنین آمده: «هُوَ نَبْتُ جَعْدٌ لَهُ فُقَاخَةٌ صَفْرَاءُ تَنْبُتُ أَيَّامَ الرَّبِيعِ» (گیاهی است مجعد با شکوفه‌ای زردرنگ که در روزهای بهار می‌روید) (الصحاح في اللغة، ذیل واژه).

وَنَقَرْنَ مِنْ شَيْبِي وَ لَوْلَا نُورُهُ
لَطَلَّلْتُ فِي ظَلَمِ الشَّبَابِ الْمُسْدِفِ
شَيْبٌ يُنَاسِبُهُ الرَّبِيعُ مُنَوَّرًا
بِنَهَارِهِ وَ بِنَهَارِهِ الْمُسْتَطْرِفِ

(خازن، ۱۳۹۴: ۷۰)

(ترجمه: ۱. آن زیبارویان از موی سپیدم گریختند. اگر روشنایی پیری نبود قطعاً من در تاریکی‌های جوانی راه خویش را گم می‌نمودم. ۲. موی سپیدم گویی که موسم بهار است با آن همه آب و سبزه و گل و گیاه شادابش.)

الدست

واژه «الدست» در بیت زیر واژه‌ای معرب است. فارسی آن «دست» است که عرب‌زبانان آن را گرفته و معانی بسیاری از آن بیرون آورده‌اند. این واژه به معنای پوشاک، بالش، برگ، ورق، صدر مجلس و... است (شیر، ۱۳۸۶: ۹۷). شاعر در این بیت این واژه را بدون تغییر واجی و در معنای «صدر مجلس» به منظور بزرگداشت مقام ممدوح با تشبیه او به کوه حرا در صدر مجلس به کار گرفته است.

وَكَأَنَّهُ فِي الْحَرْبِ لَيْثٌ خُفِيَّةٌ
وَكَأَنَّهُ فِي الدَّسْتِ طَوْدٌ حِرَاءِ

(خازن، ۱۳۹۴: ۸)

(ترجمه: گویا او (فخرالدوله) در هنگام جنگ، شیر بیشه است و گویا که او در صدر مجلس مانند کوه حراست.)

خورنق

واژه «خَوْرَنْق» به معنای مجلسی است که پادشاه در آن غذا بخورد. فارسی آن «خَرَنگاه» است. (لسان العرب ذیل واژه). درست‌تر این است که فارسی آن خورنگاه: جای خوردن است (شیر، ۱۳۸۶: ۸۵). و نیز خورنق ظاهراً نامی ایرانی الاصل باشد و از هوورن (= دارای بام زیبا) یا خورنر (= جای سور و ضیافت) گرفته شده است (دایرة المعارف اسلامی، ذیل واژه).
خازن این واژه را با دگرگونی واجی در بیت زیر به کار گرفته است:

يَطُوفُ بِهَا مَحْطُوفَةٌ الْخِصْرِ تَنْتَمِي
إِلَى حُرْدٍ مِنْ سَاكِنَاتِ الْخَوْرَنْقِ

(خازن، ۱۳۹۴: ۸۱)

(ترجمه: آن جام شراب را دخترکانی در مجلس می گردانند کمرباریک و از زیبارویان قصر خورنق.)

جوسق

واژه «جوسق» معرب واژه فارسی «جوسه» به معنای کوشک، قصر و کاخ است (شیر، ۱۳۸۶: ۷۶). این واژه را با دگرگونی واجی در شعر شاعر مشاهده می کنیم:

يَا دَارَهَا حَيَّاكَ هَامٍ هَامِلٌ وَ سَقَى قُصُورِكَ حَوْلَهَا وَ الْجَوْسَقَا

(خازن، ۱۳۹۴: ۷۷)

(ترجمه: ای منزلگاه معشوق زنده گرداند تورا (ابری) که سرگشته و پرآب است و قصرها و کاخ‌هایت را در اطرافش سیراب گرداند.)

حسک

واژه «حسک» معرب واژه «حسک» به معنای خار فلزی سه گوشه که در زمان جنگ سر راه دشمن می‌ریزند (شیر، ۱۳۸۶: ۷۹). در فرهنگ دهخدا نیز به خار مگیلان و خار سه سو معنا شده است (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه). خازن در بیت زیر این واژه را بدون تغییر واجی به کار برده است:

وَرَبِّ مُضْطَعِنٍ أَحْشَاؤُهُ دَوِيَتْ مِمَّا تَقَرَّحَهُ الشَّخْنَاءُ وَ الْحَسَكُ

(خازن، ۱۳۹۴: ۸۸)

(ترجمه: چه بسا کینه‌توزی که درونش به سبب زخم دشمنی و کینه، بیمار شده است.)

هزبر

واژه «هزبر» معرب واژه فارسی «هزبر» است که در بیت زیر با تغییر واجی به چشم می‌خورد:

هَزْبِرٌ وَعَى لَا يَمِلُ الْقِرَاعَ وَ سَمْسٌ عَلَى لَا تُطِيعُ الْغُرُوبَا

(همان: ۲۷)

(ترجمه: او (ممدوح) شیر جنگ است که مبارزه او را خسته نمی‌کند و خورشید والایی است که از غروب فرمان نمی‌برد.)

جاه

دیگر واژه معرب فارسی در دیوان خازن «الجاه» معرب واژه «جاه» فارسی است که به معنای مقام، مکان و منزلت است.

فَالنَّصْرُ وَالْيُمْنُ وَالْإِقْبَالُ تَحْدِمُهُ
وَالْعِزُّ وَالنُّجْحُ وَالْتَّمَكِينُ وَالْجَاهُ

(همان: ۱۱۷)

(ترجمه: پیروزی و خوش اقبال و بزرگی و موفقیت و فرمانبرداری و مقام همگی در خدمت اوست.)

نرجس

در بیت زیر نیز واژه «نرجس» آمده که معرب شده «نرگس» است و از دیرباز به عنوان گلی در زبان و ادب فارسی جایگاه ویژه‌ای در تصویرسازی‌های شاعرانه داشته‌است.

هَيْهَاتَ لَمْ يَنْقُصْ زَمَاعِي لَوْلُو
أَدْرَاهُ نَرْجِسُ طَرْفِكَ الْمُسْتَعْطَفِ

(همان: ۷۰)

(ترجمه: هرگز دردانه‌های اشکی که چمان خمارینت می‌پراکند، اراده‌ام را از هم نگسست.)

مسک

«مسک» هم دیگر واژه فارسی معرب است که به فراوانی در شعر خازن، با وجود دگرگونی واجی در همان معنای «مشک» که ماده‌ای خوش‌بو است، بازتاب یافته، بیت زیر شاهدی بر این مدعا است:

بَاتَ الْخَرِيفُ عَنِ الرَّبِيعِ لَوْرِدِهِ
مُتَفَتِّحًا وَبِمِسْكِهِ مُتَفَتِّقًا

(همان: ۸۰)

(ترجمه: پاییز با گل‌های شکوفایش و بوهای خوشی که در همه جا پراکنده جای بهار نشسته است.)

الجلنار

واژه «الجلنار» که در بیت زیر آمده، معادل واژه «گلنار» است «قسمی از انار که گل آن صدف‌برگ و بغایت سرخی و کلانی به مقدار گل صدف‌برگ باشد. نوعی از انار است که سواى گل ثمری ندارد مگر گل آن کلان و صدف‌برگ باشد برابر گل» (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه). این واژه با وجود دگرگونی واجی در معنای گل در بیت زیر آمده‌است:

وَيُحْجِلُ بِالْوَرْدِ الْمُفْتَحِ عَزْفَهَا
وَحُمْرَتُهَا بِالْجَلْنَارِ الْمُفْتَقِ

(خازن، ۱۳۹۴: ۸۱)

(ترجمه: بوی خوش‌اش رایحه گل‌های شکوفا را شرمنده می‌سازد همانگونه که سرخی گونه‌هایش سرخی گل شکوفای گلنار را.)

نمونه‌های فراوانی از این گونه واژگانی پارسی معرّب در شعر خازن وجود دارد که به نظر می‌رسد وی با کاربست این واژه‌ها در قرن چهارم دو هدف داشته است: نخست این که واژه‌های کهن فارسی را به کار گیرد و دوم آن که واژه‌سازی کند و این رویکرد در واقع، متن او را نشانه‌دار کرده است؛ زیرا «هم کاربرد واژه‌های کهن و قدیمی و هم ساختن واژه‌های تازه هر دو منجر به خروج از هنجار عادی زبان و نهایتاً تمایز سبکی می‌شود. واحدهای زبان تکواژها، واژه‌ها، عبارات و ساخت‌های نحوی بر پیشانی خود مهر زمان دارند این یعنی هویت تاریخی و تاریخمندی زبان اگر عناصر زبان گذشته را از موقعیت تاریخی آن جدا کنیم و به درون بافت زبانی دوره‌های بعد منتقل نماییم، هنجار زمانی کلام شکسته می‌شود و سخن از بافت تاریخی که در آن تولّد یافته فاصله می‌گیرد. کهن‌گرایی در گفتار امروزی و بازآفرینی جلوه‌های زبان تاریخی از رهگذر کهن‌گرایی در شکل‌گیری سبک و تأثیر کلام نقش به‌سزایی دارد» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۵۶).

افزون بر این باید اشاره کرد که کهن‌گرایی نیز دو دلیل عمده دارد و به نظر می‌رسد در شعر خازن این دو عامل هم تأثیرگذار بوده است: «انگیزش حس نوستالوژیک صورت‌های کهن، زبان احساس دل‌تنگی برای گذشته و غم غربت نسبت به زمان‌های دور را در خواننده بر می‌انگیزد و موجب تجدید خاطره می‌شود. دوم؛ تداوم فرهنگی وقتی خواننده عناصر زبانی گذشته را در سخن روزگار خود می‌شنود، احساس پیوند با ادوار پیشین در او انگیزه می‌شود و انگیزه این احساس منجر به تداوم فرهنگ و سنت می‌شود» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۵۶). گویا هر دو عامل مد نظر خازن بوده است.

اشاره به اسامی و مکان‌های ایرانی

اشاره به برخی از اعلام و همچنین عناصر اقلیمی ایرانی در شعر خازن را نیز می‌توان بازتاب عناصر فرهنگی و ادبی ایران محسوب کرد؛ زیرا این واژه‌ها و اسامی در شعر خازن رمز هستند. «رمزگان از اصطلاحات کلیدی نشانه‌شناسی است؛ هر رمزگان نظامی از دانش است که امکان تولید دریافت و تفسیر متون را فراهم می‌کند و بیشتر بافت بنیاد و فرهنگ بنیاد است. زبان بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین رمزگان است؛ زیرا همه رمزگان‌های دیگر از جمله رمزگان‌های آداب پوشاک، غذا، رفتار، اطوار و اشارات نظام‌های حرکتی و غیره به واسطه زبان قابل توصیف است» (سجودی، ۱۳۸۷: ۱۵۰). در ادامه به بررسی نمونه‌هایی از اسامی و مکان‌ها می‌پردازیم.

زعفران

یکی از این اسامی که در شعر خازن نمود پیدا کرده «زعفران» است. این ماده، افزون بر این که بخشی از فرهنگ غذایی ایرانیان در طول تاریخ محسوب می‌شده، به عنوان ماده‌ای خوش‌بو نیز مورد توجه قرار می‌گرفته‌است. بر اساس «تاریخ طبری»، اعراب هم پیش از اسلام جامه‌بتهای خود در خانه کعبه را با همچنین زعفران خوشبو می‌کردند: «زعفران را با عطرها به آب بزندی کافران قریش، و آیین ایشان چنان بود و بر خویشتن و بر جامه مالیدندی تا همه تن ایشان و جامه زرد شدی و باک نداشتندی، زیرا که از همه بوی‌های خوش ایشان را عزیزتر بودی» (طبری، ۱۳۶۶، ج ۱: ۳۷). خازن در شعر زیر نیز به این ویژگی زعفران اشاره کرده‌است:

وَالْأَرْضُ بِالزُّعْفَرَانِ الْعَضُّ مُنْعَمِلٌ يَبْتُ مِثْلَ ثَنَائِي عِزْفَهُ الْعَطْرَا

(خازن، ۱۳۹۴: ۵۸)

(ترجمه: وزمین که از زعفران تازه پوشیده شده است بوی خوشش را مانند مدح و ثنای من به همه جا می‌پراکند.)

در این بیت شاعر با کاربست تشبیه مقلوب، مدح و ثنای خود را از زعفران که نماد رایحه خوش است برتر دانسته‌است.

در مثال زیر نیز به واژه زعفران اشاره کرده‌است:

وَالزُّعْفَرَانُ أَضَاءَتْ سُرْجُهُ فَأَدِرُّ عَلَيْهِ مَشْمُولَةٌ يَلْتَدُّهَا الْحَنَكُ

(همان: ۸۸)

(ترجمه: چراغ‌های زعفران روشن شد پس شرابی بر آن بریز که کام از آن بگیرند.)

اصفهان

از دیگر شاخص‌های فرهنگ ایرانی در سروده‌های خازن، نام بردن از مکان‌هایی است که تعلق به خاستگاه شاعر دارد این مناطق که خازن از آن‌ها نام برده به نوعی شناسه ایران محسوب می‌شوند و فرهنگ و ادب ایرانی با این مناطق و نواحی عجین شده‌است

به عنوان مثال در بیت زیر به «اصفهان» و «ری» اشاره کرده‌است که از جمله مراکز فرهنگ و ادب ایرانی در طول تاریخ بوده‌اند:

سَرَى إِلَى إِصْفَهَانَ نَابِلُهُ رَكُصًا وَبِالزِّيِّ مَثْوَاهُ

(خازن، ۱۳۹۴: ۱۱۹)

(ترجمه: بخشش‌های او شبانه دوان دوان به اصفهان رسید در حالی که منزلگاه اوری است.)
در بیت زیر نیز به «جرجان» که معرّب «گرگان است» اشاره کرده؛ این منطقه خاستگاه بسیاری از
چهره‌های فرهنگی و ادبی ایران زمین در طول تاریخ بوده است:

جرجان

عَزَّ الَّذِي رَدَّ كَيْدَ طَالِبِهِ . بِنَابِ جُرْجَانَ ذَلِكَ اللَّهُ

(همان: ۱۲۰)

(ترجمه: عزیز و مقتدر است آن خدایی که پاسخ نیرنگ نیرنگ‌کننده را در دوازه گرگان می‌دهد.)

جی

افزون براین؛ روستاها، شهرها و مناظر طبیعی ایران نیز از دیگر شاخص‌های فرهنگ بومی خازن
است است که رنگ و بوی ایرانی به اشعار وی می‌دهد، به عنوان مثال در بیت زیر به روستای «جی»
اشاره کرده که مکانی نزدیک اصفهان بوده است:

فَسَلِّ جِيَّ تَعْرِفْ كَيْفَ أَشْرَى إِلَى الْوَعَى وَأُزْضَى الْحَسَامِ الْعَصْبَ وَهُوَ عَصُوبٌ

(همان: ۳۰)

(ترجمه: پس از روستای «جی» بپرس تا بدانی چگونه شبانه به جنگ می‌آیم و شمشیر تیز را
در حالی که خشمگین است راضی می‌کنم.)

سجستان

«سجستان» معرّب سیستان شهری است از شهرهای خراسان «در اصل نام این شهر و همچنین
نام سیستان، سگستان بوده است» (دهخدا، ۱۳۷۲: ذیل واژه). قابل ذکر است که اصطلاح
«سجستان» به طایفه سکایی با نام‌های «زرنگ» و «زرنج» گفته می‌شود که حدود سال‌های ۱۳۰ قبل
از میلاد و دوره اشکانیان در جنوب شرقی ایران مستقر شدند (بهار، ۱۳۷۵: ۵۱). سیستان در اساطیر
ایران، اهمیت بسزایی دارد. در منابع کهن از جمله شاهنامه فردوسی، سیستان و زابلستان از این
جهت، شهرت و اهمیت دارد که موطن زال، پدر رستم، پهلوان نامدار ایران باستان بوده است. در متن
زیر نیز که در مدح امیر ابیطالب فخرالدوله آورده، او را دلاوری تعریف کرده که توانسته است گردنکشان
سیستان را مطیع کند:

وَمِنْ سَجِسْتَانَ أُوْبَاشَا بِهِمْ حَسْفُوا وَأُزْضَ عِمْرَانَ أَدْعَارًا بِهِمْ فُتِكُوا

(خازن، ۱۳۹۴: ۹۰)

(ترجمه: در سجستان به واسطه آن‌ها گروهی فرومایه ذلیل شدند و در سرزمین عمران گروهی از ترسایان به واسطه آنان ترور شدند.)

قرمیسین

واژه «قرمیسین» از نام‌های کهن شهر کرمانشاه است. در این زمینه آورده‌اند که «کرمانشاهان که نام مرسوم آن به اختصار، کرمانشاه می‌آید در نزد اعراب به نام قرمیسین مشهور بود، همچنین قرمیسین و قرماشین نیز نوشته می‌شده است» (لسترنج، ۱۳۳۷: ۲۰۲). شاعر در بیت زیر از شهر کرمانشاه با این نام یاد کرده است:

وَلَمْ يَنْسُوا بِقَرْمِيسِينَ يَوْمًا
كَيْوَمِ النَّخْرِ إِذْ كَانُوا الصَّخَايَا

(همان: ۳)

(ترجمه: و هیچ‌گاه روزی را در کرمانشاه فراموش نکردند مانند روز قربانی آن‌گاه که قربانی‌ها همه جا پراکنده بود.)

در پایان این بخش باید اشاره کرد؛ هم واژه‌های فارسی معرّب که در بخش پیشین بدان اشاره شد و هم اسامی و اعلام که در این بخش مورد توجه قرار گرفت؛ نوعی واژه‌های نشان‌دار هستند. «همة واژه‌ها به طور یکسان حامل ذهنیت و نگرش گوینده نیستند. برخی خنثایند؛ یعنی خالی از معانی ضمنی و مفاهیم و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی هستند و برخی دیگر حامل معانی ضمنی و ارزش‌گذارانه‌اند. بر این اساس زبان‌شناسان واژه‌ها را به دو دسته «بی‌نشان» و «نشان‌دار» تقسیم کرده‌اند» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۲۶۲). این واژه‌ها در شعر خازن خنثی نیستند و حامل پیامی واضح و روشن است و آن دلبستگی شاعر به تمدن و فرهنگ ایرانی است و از این‌رو، در سروده‌هایش هر جا و هرگاه مجال بیابد، این واژه‌ها را می‌آورد.

اشاره به اساطیر ایرانی

اسطوره‌ها همواره به عنوان نماد و الگو معرفی شده‌اند به این خاطر که «نشان‌دهنده پایداری آدمی و آرزوهای سرکوب شده انسان ناتوان در مقابل حقیقت‌های هستی همانند مرگ و پیری هستند» (رشیدیان، ۱۳۷۰: ۱۹). در تبیین این سخن باید اشاره کرد که آفرینش اسطوره‌ها توسط انسان‌ها در واقع، واکنشی از سر ناتوانی او در تقابل با ضعف‌ها و همچنین درماندگی وی در برابر حادثه‌های پیش روی اوست. این عنصر فرهنگی در بیشتر جوامع بشری، در دوره‌های مختلف مورد توجه شاعران، نویسندگان و هنرمندان به شیوه‌های مختلف و اهداف گوناگون بوده‌است و با بهره‌گیری از قدرت تخیلی و همچنین نیاز بافت اجتماعی روزگار خویش دست به بازآفرینی اسطوره‌ها زده‌اند.

خازن نیز از این حیث مستثنی نیست و در شعر خویش به اسطوره «رستم» و «اسفندیار» اشاره کرده است. نکته قابل تأمل در شعر وی متفاوت بودن رویکرد متفاوت خازن با شاعران قرن چهارم است. با توجه به اینکه شاعران ایرانی عصر سامانی و دیلمی، در قرن چهارم گرایش فراوانی به زنده کردن افتخار ایرانیان داشتند و تا حدود فراوانی این دوران، عصر طلایی ایرانیان محسوب می شود، انتظار می رفت که خازن نیز که به این قرن انتساب دارد، نگاه افتخارآمیزی به اساطیر ایرانی داشته باشد، اما این گونه نیست و وی فقط در راستای مدح امرای دیلمی اشاره ای به اساطیری ایرانی داشته است. شعر زیر شاهدی بر این مدعاست، او در پایان سروده ای که در مدح امیر ابوطالب پسر فخرالدوله آورده به رستم و اسفندیار اشاره کرده است:

لَمَّا رَأَوْا شَمْسَ الْمَمَالِكِ (رُشْتَمًا) نَسَّخُوا بِهِ (إِسْفَنْدِيَارَ وَرُشْتَمًا)

(خازن، ۱۳۹۴: ۱۰۵)

(ترجمه: هنگامی که مردم، خورشید سرزمین ها (امیر ابوطالب بن فخرالدوله) را مثل رستم دیدند، دیگر به رستم و اسفندیار (مشهور در شاهنامه) وقعی ننهاندند.)

در تصویرسازی خازن، رستم و اسفندیار به عنوان اسطوره های نامدار پهلوانی که مرد نبردهای سخت هستند به تصویر کشیده شده اند و از هیچ تلاشی برای رسیدن به موفقیت دریغ نمی کنند و به همین خاطر، ممدوح خویش را به رستم مانند کرده و سپس از رستم و اسفندیار نیز برتر دانسته است. این رویکرد، هر چند برای مدح و ستایش امیر دیلمی است، اما بیانگر آن است که رسیدن به مقام و جایگاه بلند رستم و اسفندیار از عهده هر کسی بر نمی آید. به نظر می رسد؛ به خاطر انجام کارهای غیرممکن و گذر از هفت خوان دشوار و سخت توسط رستم و اسفندیار، این اساطیر به عنوان نمادی برای خازن درآمد است تا هر کار و سختی را در مقایسه با این دو اسطوره بسنجد.

البته نقدی هم بر این رویکرد خازن وارد است و این شاعر به طور مستقیم به افتخار آفرینی اساطیر ایرانی نپرداخته است. این پدیده، «تابعی از تغییرات کلی در جامعه ایرانی بود. سختگیری شدید دستگاه خلافت بنسبت به ایرانیان به میانجی گری غزنویان، ترویج گرایش های صوفیانه و افزایش یافتن دید منفی به هر آنچه مشمول علم الادیان - و علم الابدان - نباشد، موجب شد که بداندیشی و منفی - انگاری در خصوص اساطیر و به ویژه اساطیر ایرانی، آسان شود» (واشقانی فراهانی و سمیه پراور، ۱۳۹۵: ۲۱۱).

مدح و ستایش از مضمون های اصلی حوزه شعر غنایی محسوب می شود، سروده مدحی، ستایش شاعر از ممدوح خویش را گویند که در لابلای آن ویژگی های اخلاقی وی را نام ببرد و از رفتار و موفقیت های او تعریف می کند. ستایش افراد مختلف در شعر پارسی بیشتر شامل پادشاهان حاکمان و

امیران بوده است؛ زیرا که آنان قدرت مالی داشته‌اند و شاعران مدیحه سرا به امید یافتن پادشا و یا رسیدن به مقام و جایگاه آنها را مدح می‌کردند. به نظر می‌رسد، خازن نیز به همین خاطر، لب به مدح امرای دیلمی گشوده‌است.

نتیجه‌گیری

با بررسی نمودهای فرهنگ و ادب ایرانی در شعر خازن، مشخص گردید که وی به اعیاد و جشن‌ها به عنوان مهم‌ترین ارکان فرهنگی و آیینی سرزمین ایران توجه داشته و در سروده‌های خویش، فراوان از این عیدها یاد کرده است. خازن از میان اعیاد ایرانی، بیشترین توجه را به عید نوروز و جشن مهرگان داشته است، به نظر می‌رسد که خازن با یادآوری و توصیف این دو عید در لابلای مدح‌هایی که انجام می‌دهد، در پی آن بوده است تا ضمن حفظ فرهنگ ایرانی، با ترویج روحیه شادی و نشاط، غم از بین رفتن شکوه و عظمت ایرانی را تا حدودی التیام بخشد.

کاربست فراوان واژه‌های فارسی معرب از دیگر جلوه‌های فرهنگ و ادب ایرانی در شعر خازن بود؛ این واژه‌های معرب، با وجود دگردیسی‌های واجی در همان معنای فارسی به کار رفته‌اند و می‌توان ادعا کرد که یکی از ویژگی‌های سبکی خازن به شمار می‌رود. کاربرد این واژه‌ها می‌تواند دو دلیل داشته باشد: نخست تداوم فرهنگی و دیگر انگیزش حس نوستالژیک و تعلق خاطر شاعر به فرهنگ و زبان پیش از اسلام ایرانیان. افزون براین، اشاره به بعضی مکان‌ها و نام‌های ایرانی نیز از دیگر موارد نمودهای توجه خازن به فرهنگ ایرانی به شمار می‌رود. به نظر می‌رسد که انتخاب این اسامی در شعر وی، خنثی نیستند و نوعی واژگان نشان‌دار هستند. هدف خازن از انتخاب و کاربرد این کلمات، زنده نگه داشتن نام‌ها و اسامی ایرانی است، پس اگر به این واژه‌ها به عنوان واژه‌های رمزدار یا رمزگان شعر خازن نگاه بکنیم، سخن بیراهی نگفته‌ایم.

اشاره به تاریخ پرشکوه ایران به ویژه دوران پادشاهی ساسانیان از دیگر جلوه‌های فرهنگ ایرانی در شعر خازن است، اشاره به القاب و عناوینی همچون کسری یا شاهنشاه و همچنین گریز به برخی از رویدادهای تاریخی، مواردی است که خازن در سروده‌هایش بدان پرداخته‌است. افزون براین، اشاره جزئی به برخی از اساطیر ایرانی، همچون رستم و اسفندیار نیز بیانگر این رویکرد است، هر چند در این سروده، رستم و اسفندیار، مظهر قدرت و شجاعت هستند، اما در راستای مدح امیر دیلمی به کار گرفته شده‌اند و نشانه‌ای از تفاخر شاعر به این شخصیت‌های اساطیری ایرانی مشاهده نمی‌شود و این رویکرد به شرایط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دوران شاعر بازمی‌گردد. در پایان باید اشاره کرد که رویکرد وی در بازتاب فرهنگ و عناصر ایرانی، رویکرد غنایی است؛ زیرا برای این کار از دو مؤلفه ادب غنایی بهره گرفته‌است؛ نخست آنکه بیشتر سروده‌های وی مدحی

است و در لابلای مدح امرای دیلمی به برخی از عناصر فرهنگ و ادب ایرانی اشاره کرده است؛ دوم آنکه در بازتاب جشن‌ها و اعیاد ایرانی نیز از روش توصیف بهره گرفته است.

منابع

- ابن منظور، محمدبن مكرم. (۱۳۰۰ ه.ق)، **لسان العرب**، مصر: المطبعة الميمنية.
- بهار، مهرداد. (۱۳۷۵ ه.ش)، **جستاری چند در فرهنگ ایران**، تهران: فکر روز.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۸۶ ه.ش)، **آثارالباقیه**، ترجمة اكبر داناسرشت، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- الثعالبی، أبو منصور. (۱۴۰۳ ه.ق)، **یتیمه الدهر**، المجلد الثالث، الطبعة الأولى، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- جاحظ، ابن عثمان عمروبن بحر. (۱۴۰۶ ه.ق)، **المحاسن و الأصداد**، تحقیق: عاصم العیتانی. بیروت: دار إحياء العلوم.
- جنیدی، فریدون. (۱۳۵۸ ه.ش)، **زروان سنجش زمان در ایران باستان**، تهران: بنیاد نیشابوری سازمان پژوهشی فرهنگی ایران.
- جوهری فارابی، اسماعیل بن حماد. (۱۹۸۷ م)، **المصاحح تاج اللغة و صحاح العربية**، تحقیق أحمد عبد الغفور عطار. الطبعة الرابعة، بیروت: دارالعلم للملایین.
- حموی، یاقوت. (۱۴۲۰ ه.ق)، **معجم الأدبا**، المجلد اول، الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسة المعارف.
- خازن، ابومحمد عبدالله بن احمد. (۱۳۹۴ ه.ش)، **دیوان خازن**، به تصحیح احمد مهدوی دامغانی. چاپ اول. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب و آستان قدس رضوی.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۲ ه.ش)، **لغت نامه**، تهران: دانشگاه تهران.
- رشیدیان، بهزاد. (۱۳۷۰ ه.ش)، **بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی**، تهران: گستره.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷ ه.ش)، **تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه**، جلد دوم، چاپ پنجم، تهران: امیر کبیر.
- سجودی، فرزانه. (۱۳۸۷ ه.ش)، **نشانه‌شناسی کاربردی**، تهران: علم.
- شیر، اُدی. (۱۳۸۶ ه.ش)، **واژه‌های فارسی عربی شده**، مترجم: حمید طبیبیان. چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- صیادی‌نژاد، روح‌الله، عبداللهی، مرضیه. (۱۳۹۵ ه.ش)، «بازتاب سنت و فرهنگ ایرانیان در شعر عصر عباسی» (مطالعه موردپژوهانه: بشارین برد، ابن معتز و ابن رومی)، **مطالعات ایرانی**، سال ۱۵، شماره ۲۹، صص ۱۷۹-۱۶۳.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۶ ه.ش)، **تاریخ طبری**، ترجمة ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- عیدانی، سهیلا، سعدون‌زاده، جواد. (۱۳۹۷ ه.ش)، «بازتاب فرهنگ و ادب ایرانی در شعر ابن رومی». **کاوش نامه ادبیات تطبیقی**. سال ۸، شماره ۲۹، صص ۱۰۵-۱۲۳.
- فتوحی، محمود. (۱۳۹۱ ه.ش)، **سبک‌شناسی نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها**. تهران: سخن.

- فیروزی، انتها، احمدی، محمد نبی. (۱۳۹۶.ه.ش)، «بازتاب فرهنگ ایرانی در شعر فاضل العزاوی»، *مطالعات تطبیقی فارسی و عربی*. سال ۲. شماره ۴. صص ۷۳-۹۹.
- لسترنج، گای. (۱۳۳۷.ه.ش)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مدرس، محمدعلی. (بی تا)، *ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب*، جلد هفتم، چاپ دوم، تبریز: شفق.
- مشتاق‌مهر، رحمان، بافکر، سردار. (۱۳۹۵.ه.ش)، «شاخص‌های محتوایی و صوری ادبیات غنایی». *پژوهش‌نامه ادب غنایی*. سال ۱۴. شماره ۲۶. صص ۱۸۳-۳۰۲.
- مصاحب، غلامحسین، (۱۳۵۹.ه.ش)، *دایرة المعارف فارسی*، ج ۱، چاپ دوم، نیویورک: انتشارات فراکلین.
- معین، محمد. (۱۳۸۵.ه.ش)، *فرهنگ لغت فارسی معین*، تهران: اطلاعات.
- ملا ابراهیمی، عزت. (۱۳۹۹.ه.ش)، *ابومحمد خازن*، دائرة المعارف بزرگ اسلامی. ج: ۱.
- واشقانی‌فراهانی، ابراهیم و سمیه پرآور. (۱۳۹۵.ه.ش). «مروری بر حضور اساطیر ایرانی در شعر عصر سلجوقی با محوریت اشعار خاقانی شروانی». *مجله مطالعات ایرانی*. دوره ۱۵. شماره ۳۰. صفحه ۲۰۹-۲۲۲.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۹.ه.ش)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، چاپ اول، تهران: سروش.

COPYRIGHTS

© 2025 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: الله‌وردی حلما، آریان حسین، عقدایی تورج، تلخابی مه‌ری، سنگ زیرین آسیاب در کشاکش دهر (مطالعه تطبیقی مفهوم سختی‌های زندگی با خیر و شر نظام هستی در ذهن و زبان مولانا و ویکتور فرانکل)، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۹، شماره ۷۵، تابستان ۱۴۰۴، صفحات ۱۱۹-۹۷.